

Research Article

Analyzing the Similarity of Avini's Speech Texts with Jung and Molana in Mystical Teachings

Seidezahra Hosseini Nia¹, Saber Emami^{2,3*}, Amir Ismaeil Azar⁴

Abstract

Each text as a structure is not a self-sufficient phenomenon, but in conjunction with the texts before and after it, it forms an intertwined network of meanings, similarities and semantic and linguistic differences. From this point of view, it is comparative and interacts with the texts before and after itself. As a branch of contemporary literature, sacred defense literature has acquired some of its meanings through interactive relationships with earlier texts, especially mystical texts, and from a comparative perspective with mystical literature, it is somewhat in line with a common meaning-making discourse. In this article, we have tried to analyze the mystical origins and the similarity of the texts of Avini with the works of Molana and Carl Gustav Jung using a descriptive analytical method with a comparative approach. The results of this research show the alignment of Avini's words with concepts such as; manifestation, light, darkness, and the meeting of God, which are the most frequent words and concepts of Molana's verses and mysticism, and which are used with a new expression in the proposal and process of Jung's individuality.

Keywords: Mysticism, Sustainability literature, Avini, Molavi, Jung

1. Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Visiting Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Faculty Member of Tehran University of Arts, Tehran, Iran

4. Associate Professor and Faculty Member of the Department of Persian Language and Literature, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Correspondence Author: Saber Emami

Email: saber_alef@yahoo.com

DOI: [10.30495/CLQ.2023.1930815.2178](https://doi.org/10.30495/CLQ.2023.1930815.2178)

Receive Date: 18.05.2021

Accept Date: 29.07.2021

تحلیل همسانی گفتارمتن‌های آوینی با یونگ و مولانا در تعالیم عرفانی

سیده زهرا حسینی نیا^۱، صابر امامی^{۲*}، امیراسماعیل آذر^۴

چکیده

هر متن به‌عنوان یک ساختار، پدیده‌ای خودبسنده نیست، بلکه در مناسبت با متون قبل و بعد از خود، شبکه‌ای درهم‌تنیده از دلالت‌ها، مشابهت‌ها و افتراق‌های معنایی‌وزبانی را تشکیل می‌دهد. از این منظر معنا، امری تطبیقی و در تعامل با متون قبل‌و‌بعد از خود است. ادبیات دفاع مقدس به‌عنوان نحله‌ای از ادبیات معاصر، برخی از معانی خود را از خلال روابط تعاملی با متون قبل از خود به‌ویژه متون عرفانی کسب کرده است و از منظری تطبیقی با ادبیات عرفانی تا حدودی در راستای یک گفتمان معنا‌ساز مشترک قرار دارد. در این مقاله کوشیده‌ایم تا با روش تحلیلی توصیفی با رویکردی تطبیقی، خاستگاه‌های عرفانی و میزان همسانی گفتارمتن‌های آوینی را با آثار مولانا و کارل گوستاو یونگ، واکاوی کنیم. نتایج این تحقیق هم‌سویی و هم‌رنگی سخنان آوینی را با مفاهیمی همچون؛ تجلی، نور، ظلمت و لقاءالله که از واژه‌ها و مفاهیم پربسامد ابیات مولانا و عرفان است و با بیان تازه در پیشنهادهای فرایند فردیت یونگ به‌کار گرفته شده‌اند آشکار می‌کند.

واژگان کلیدی: عرفان، ادبیات پایداری، آوینی، مولوی، یونگ

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. دانشیار مدعو گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۳. عضو هیات علمی دانشگاه هنر ته‌ان، تن‌ارها، ایران
۴. دانشیار و عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

ایمیل: saber_alef@yahoo.com

نویسنده مسئول: صابر امامی

DOI: 10.30495/CLQ.2023.1930815.2178

۱. مقدمه

ادبیات بر بستری از شرایط سیاسی و اجتماعی دوران خود شکل می‌گیرد از این منظر می‌توان آن را پدیده‌ای گفتارمتنی دانست که تابع و محصولی از گفتارمتن‌های حاکم و غالب عصر خود است. سبک، فرم، محتوا، قالب‌های شعری و ادبی، ژانرهای ادبی و... تقریباً همه پدیده‌های ادبی را می‌توان در خاستگاه‌های اجتماعی آن جست و تغییرات آن را در بستری اجتماعی کندوکاو کرد. ادبیات دفاع مقدس نیز از جمله نحله‌های ادبیات معاصر است که مهم‌ترین خاستگاه آن، مفاهیم و اندیشه‌های انقلاب اسلامی است. براین اساس می‌توان گفت که ادبیات دفاع مقدس ادبیاتی ایدئولوژیک است که آرمان‌های انقلاب اسلامی را در فرم و محتوا پیش می‌برد. البته تقلیل یک مفهوم در حوزه علوم انسانی به تنها یک خاستگاه، امری اشتباه است بلکه در شکل‌گیری یک پدیده ادبی، تعاملات گوناگونی دخیل است. بر همین اساس اگر محتوای غالب متون دفاع مقدس را پرداختن به امور معنوی و دینی بدانیم نمی‌توان تأثیرپذیری این متون را از مفاهیم عرفانی پیش از خود انکار کرد. به‌ویژه آنکه ادبیات دفاع مقدس پیوندگاه مفاهیم ملی و دینی است. چنین نگاهی به ادبیات دفاع مقدس، نگاهی بینامتنی و تطبیقی خواهد بود.

کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵م) روان‌شناس و روان‌پزشک سوئیسی و بنیان‌گذار روان‌شناسی تحلیلی است. یونگ در پژوهش‌هایش از سنت‌های روحانی و معنوی بهره می‌برد و تلاش می‌کرد حقایقی را که درباره همه انسان‌ها صدق می‌کنند، درک کند. او بر آن بود که بین اندیشه‌های شرق و غرب ارتباط برقرار کند. وی در فلسفه و ادیان شرق نمادها و نشانه‌های بی‌شماری را یافت که به او در درک شهودهایش کمک کردند. اوشیفته مشترکات بین فرهنگ‌ها ادیان و اسطوره‌های جهانی بود. از نظر یونگ این مشترکات نشانه معرفت مشترک روان همه آدم‌هاست، دریای نامحسوسی است که انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد این دریافت او را به کشف ناخودآگاه جمعی رساند. مطالعه دنیای درون رؤیاها کشف و شهودها و همچنین سفرهای فراوان برای کشف اسطوره‌ها و باورهای دینی سایر فرهنگ‌ها او را به تعریف خاصی از ناخودآگاهی رساند که راهش را از فروید که قبل از او ناخودآگاهی فردی را شناخته بود جدا کرد فروید ناخودآگاه را زباله‌دانی از امور کودکانه و حیوانی مانند تمایلات جنسی سرکوب‌شده می‌دانست درحالی‌که از نظر یونگ ناخودآگاه بسیار مثبت‌تر، گسترده‌تر و قلمروی جذاب و نامتناهی برای مطالعه بود. شناخت از ناخودآگاه جمعی او را به فرضیه فرآیند فردیت رساند که در این مقاله با رویکرد تطبیقی از آن بحث خواهیم کرد (ر.ک. اسنودن، ۱۳۹۸: مقدمه).

آوینی از نویسندگان معاصر دهه ۶۰-۷۰ در آثار خود از عرفان بهره جسته است تا بن‌مایه‌های عرفانی را نمادینه کند، وی با آشنایی به علم عرفان کلاسیک، روایت فتح را خلق کرده و مفاهیم عرفانی ادبیات کلاسیک را به قالب ادبیات معاصر درآورده است. تأثیرپذیری وی از متون عرفانی به گونه‌ای است که فهم آثار او را منوط به نگاهی تطبیقی با متون عرفانی کرده است. این پژوهش بر آن است تا با

نگاهی تطبیقی مطالبی با دلالت‌های مشابه عرفانی گفتارمتن‌های آوینی را با نظریه فرایند فردیت یونگ و متون عرفانی مقایسه‌کند. بدین منظور از میان متون عرفانی گذشته بیشتر بر آثار مولوی تأکید شد تا بتوان موردی‌تر و مصداقی‌تر در یک نگاه جزئی نگرانه... میزان این هم‌سویی را نشان داد.

۲. پیشینه پژوهش

در مورد جنبه‌های مختلف عرفان و ادبیات پایداری پژوهش‌های زیادی انجام شده است. کمانه (۱۳۹۹) در مقاله خود به نظریه مولوی و حافظ در باره عقل و عشق، با بررسی دیدگاه آن دو، علت شهرت هریک را در گونه‌ای از غزل عاشقانه - عارفانه مشخص می‌کند و می‌گوید که بحث عقل و عشق از مباحث مهم و کلیدی این دو شاعر است. باغبانی و جمشیدی (۱۳۹۹) در پژوهشی اشتراکات و افتراقات یحیی سماوی و شفیعی کدکنی را در مفاهیم مقاومت و عوامل ظهور اندیشه‌های پایداری در شعر آنها بررسی و بیان کردند دو شاعر باتکیه بر ارزش‌های قرآن و اسلام سهم بسزایی در بیداری ملت خویش داشته و آنها را به وحدت در برابر رژیم مستبد داخلی فراخوانده‌اند.

همچنین کتاب‌ها و مقالات فراوانی از یونگ و درباره او به زبان فارسی وجود دارد که برخی از آنها جزو منابع همین مقاله هستند. در موضوع مقایسه آثار یونگ با شاعران زبان و ادبیات فارسی هم مقالات فراوانی نوشته شده است که می‌توان به مقاله مولانا و کهن الگوهای یونگ از صابر امامی (۱۳۸۲) و مقاله بررسی تطبیقی کهن الگوی سایه در آراء یونگ و ردهای آن در غزل‌های مولانا از علی محمدی و مریم اسمعیلی پور (۱۳۹۳) و مقاله‌ای دیگر از همین دو پژوهشگر (۱۳۹۰) با عنوان بررسی و تحلیل کهن الگوی انیما در غزل‌های مولانا، اشاره کرد. در این مقاله‌ها نظرات و آرای یونگ در مقایسه تطبیقی با ادبیات فارسی کهن بررسی شده‌اند.

در رابطه با آثار آوینی هم پژوهش‌های زیادی منتشر شده است. دوویکتو (۱۳۹۹) در کتاب خود نشان داده است چگونه فیلم‌های مستند روایت فتح منبعی گران‌بها برای مشارکت در تاریخ‌نگاری این جنگ و تاریخ جهانی سینمای جنگ محسوب می‌شوند. تاج‌الدینی (۱۳۹۰) گزارشی در زبان‌شناسی از نظر آوینی به دست آورده و استعارات تأویلی موجود در آثار آوینی را بررسی کرده است. همچنین ایشان (۱۳۷۲) تفکرات آوینی در حوزه‌های گوناگون و نظرات دیگران را در مورد وی بیان کرده است.

بررسی پژوهش‌های منتشرشده در این حوزه نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی با هدف و رویکرد تأثیر کلام مولانا در گفتارمتن‌های آوینی و تطبیق آنها با نظرات یونگ انجام نگرفته است. از این منظر این مقاله با موارد ذکر شده متفاوت است و برای اولین بار نگاشته می‌شود.

۳. عرفان: خاستگاه ادبیات دفاع مقدس

جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، بر بسیاری از مناسبت‌های فرهنگی و ادبی تأثیر گذاشت. ادبیات معاصر نیز تحت تأثیر این پدیده سیاسی و اجتماعی، دچار تغییراتی شد. شاید بتوان مهم‌ترین این تغییرات را تمسک به گفتمان معنویت و دین دانست. یعنی تبلور تبعات جنگ در ادبیات خود را در قالب کلمات، مفاهیم و

نمادهایی نشان داد که بیشتر رنگ و بوی دینی داشتند. از این منظر ادبیات ارتباط خود را با مفاهیم دینی و عرفانی مستحکم‌تر کرد. شاید بتوان مهم‌ترین اشتراک مفهومی ادبیات دفاع مقدس با ادبیات عرفانی و فرایند فردیت را بحث سیروسلوک دانست. عرفان در متون عرفانی همچون مسیر و آیین گذر نشان داده شده است که سالک برای رسیدن به معرفت باید مقام‌ها و منازل دشواری را پشت سر بگذراند که در نهایت به فنای فی‌الله ختم می‌شود. در نظریه فرایند فردیت یونگ نیز، همه انسان‌ها سالک‌ها و پویندگان راه کمال هستند. آن‌ها باید دل خود را با دقت به ناخودآگاهی و پیغام‌های او بسپارند و با اطاعت صمیمی از آن‌ها از آن پیغام‌ها، خود را به کمال برسانند. یونگ جریان تفرد را یک فرآیند زیستی می‌بیند، او معتقد است هر انسانی در فردیت و تنهایی خود، باید به رشد شخصیتی‌اش بنگرد و بیاندیشد، همچنین معتقد است انسان‌ها در طول سفر زندگی با عبور از دشواری‌ها و تضادهای حیات، خود را به تعادل و کمال نزدیک می‌کنند. یونگ می‌گوید: «هدف از تفرد، دستیابی به تمامیت و کمالی است که هر موجودی از ابتدا برای رسیدن به آن خلق شده است. به عبارت دیگر تفرد، فرایند دستیابی به تکامل و تعادلی است که رسیدن به آن برای هر انسانی ممکن و میسر است» (اسنون، ۱۳۹۸: ۱۰۳). جنگ نیز در نگاه رزمندگان و هم در نگاه نویسندگان این حوزه نوعی سیروسلوک معنوی است که رزمنده را سالکی نشان می‌دهد که با گذر از سختی‌های گوناگون به رستگاری می‌رسد. این بیان در زبان یونگ همان رسیدن به کمال فردی انسان یا به انسان کامل نهفته در اعماق ناخودآگاهی تعبیر می‌شود. وجود چنین مشابهتی را نمی‌توان امری تصادفی دانست بلکه می‌توان گفت نویسندگان این حوزه با فراخواندن مفاهیم عرفانی از متون گذشته، متون خود را غنی‌تر و معنادارتر کرده‌اند. همین تشابهات مکرر است که عرفان را به عنوان یکی از آبخورهای محتوایی و فرمی ادبیات دفاع مقدس مطرح می‌کند و آن را در امتداد نظرات یونگ قرار می‌دهد. آوینی نیز تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی، در گفتارمتن‌های خود از اصطلاحات و مفاهیمی استفاده می‌کند که به متن وی جنبه عرفانی می‌دهد و فرایند رشد رزمندگان در رسیدن به کمال و بلوغ شخصیتی والا به تصویر می‌کشد. در ادامه به مهم‌ترین این مفاهیم اشاره می‌شود:

۱.۳. تجلی

«تجلی» در عرفان به معنای ظاهرشدن ذات و یا صفات خداوند بر بندگان مخلص می‌باشد. ظاهرشدن ذات خداوند به نوعی نیست که انسان بتواند با چشم سر وجود خداوند را ببیند؛ بلکه به معنای ظاهرشدن خداوند در قلب انسان مؤمن است. در اصطلاح عرفا به معنای ظهور و بروز ذات مطلق حق و کمالات او پس از متعین شدن به تعینات ذاتیه یا اسمائیه یا افعالیه. تجلی بر سه قسم است: یکی تجلی ذات و آن مکاشفه است؛ دیگر تجلی صفات و آن جای نور است؛ سوم تجلی حکم ذات و آن آخرت و آنچه در آن است (کلابادی، ۱۳۷۱: ۴۲۴ / رحیمیان، ۱۳۸۳: ۳۸). «تجلی، تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبالان که بدان شایسته آن شوند که به دل مرحق را ببینند» (هجویری، ۱۳۹۰: ۵۰۴). نظریه «تجلی» در صدد بیان کثرت‌های ظاهری و رابطه آن با حق تعالی است و چگونه پدیدآمدن موجودات متعین و محدود از ذات یگانه و لایتناهی را به تصویر می‌کشد.

مولانا تجلی ذات یا صفات خداوند را در اشعار خود این‌گونه بیان کرده‌اند:

ز نورافشان ز نورافشان نتانی دید ذاتش را

ببین باری ببین باری تجلی صفاتی را

(مولانا، ۱۳۸۶: ۱۰۳)

خاموش که تا هستی او کرد تجلی

هستیم بدان سان که ندانیم که هستیم

(همان: ۶۱۵)

در عرفان تمام زیبایی‌ها، بزرگی‌ها و... هر یک به‌نوعی تجلی صفتی از صفات یا اسمی از اسماء خداوند هستند. خدا را همه‌جا و در همه چیز می‌توان یافت. فقط کافی است انسان با چشم دل به اطرافش بنگرد. به هرچه بنگرد خدا را می‌بیند.

مولوی معتقد است اگرچه ذات حق، یگانه است، ولی تجلیات بی‌شمار دارد؛ برای او نام‌های بسیاری شایسته است هرگاه ذات حق با صفتی از صفات کمال وصف شود، آن را اصطلاحاً اسم گویند. در این رابطه مولوی در دفتر دوم مثنوی می‌گوید:

گرچه فرد است او، اثر دارد حساب

آن یکی را نام شاید بی‌شمار

(مولوی، ۱۳۷۸: بیت ۳۶۷۲: ۸۷۵)

و همچنین معتقد است شش طرف جهان هستی، یعنی سراسر جهان، نتیجه کرم الهی است و این کرم در همه ذرات جهان تجلی دارد. در دفتر سوم مثنوی می‌گوید:

شش جهت عالم همه اکرام اوست

هر طرف که بنگری اعلام اوست

(همان، ۱۳۸۸: بیت ۳۱۰۸: ۷۹۰)

بنابراین هر موجودی مظهر یک یا چند اسم از اسماء الهی است و به هر سمت بنگری او را خواهی یافت. «یونگ خدا را دایره‌ای می‌داند که مرکز آن همه‌جا هست و محیط آن هیچ کجا نیست» (شمیسا، ۱۳۹۸: ۱۰۰) او خداوند را حقیقتی که همهٔ اعداد در او به جمعیت و یگانگی می‌رسند معرفی می‌کند و می‌گوید: «در نتیجه هم رحیم و هم شقی است این شیوه‌ای برای بیان این نکته است که هیچ تفریحی نمی‌تواند او را دربرگیرد و هیچ صفتی نمی‌تواند از عهدهٔ بیان توانایی‌های او برآید» (همان: ۱۱۳) بدین ترتیب یونگ جهان را محل تجلی اراده‌ها و صفتهای خداوند می‌داند که از مرکز ناخود آگاهی جمعی به سوی عینیت هستی روان است: «تنها با این واقعیت که [انرژی حیات] از لایهٔ فراطبیعی جمعی ناخودآگاه می‌آید می‌تواند به عنوان منتقل‌کنندهٔ انرژی‌های روانی عمل کنند...» (همان: ۱۰۱) او بر اساس عقیدهٔ مسیحیت به تجلی صفات خداوندی در مسیح در نجات بشر از سمتی که به آن رفته است نیز اعتراف می‌کند (همان: ۱۰۳). او این حقیقت را که ناخودآگاه با ساختن تصاویر و نمادها، همان کهن‌الگوها، تلاش در تجلی و ظهور در خودآگاهی دارد در نظریهٔ آرکی‌تایپ‌ها و تعریفی که از آنها می‌کند به دست داده است: «کهن‌الگو بر آن است تا انگیزه‌های نمودهایی که گرچه در جزئیات کاملاً متفاوت هستند، اما شکل اصلی خود را از دست نمی‌دهند را به ما بشناساند» (یونگ، ۱۳۹۶: ۹۶). بدین ترتیب دشمنی برادران در شکل‌های متفاوت و

روایت‌های گوناگون در خواب‌ها بر خودآگاه ما تجلی می‌کنند و همچنین در اسطوره‌ها ظاهر می‌شوند یونگ خود در بارهٔ این تجلی تصریح می‌کند: «...ناخودآگاه جمعی که این رویاها را به سوی شما ارسال می‌کند، از پیش فکر راه حل را هم کرده است ... شما باید با دقت به پیامی که ناخودآگاه فرستاده توجه کنید و از آن رمزگشایی نمایید» (شمیسا، ۱۳۹۸: ۱۱۹). او به صراحت به تجلی خداوند در روح انسان اعلام می‌کند: «در جایگاه یک روانشناس به طور قطع و یقین می‌گویم که در اعماق تجربهٔ روح، حضور خدا در مقام جامع اضداد، آشکار است» (همان: ۱۷) و آوینی این مطلب را تحت تأثیر مولانا و هم‌سویی با نظرات یونگ این‌گونه آورده است: «اما در اینجا و در این ساعات همهٔ چیزهای معمولی هیبتی دیگر پیدا می‌کنند گویی همهٔ اشیاء گنجینه‌هایی از راه‌های شگفت خلقت هستند، اما تو تا به حال در نمی‌یافتی. امان از غفلت!» (آوینی، ۱۳۹۳: ۱۵). هم‌چنان‌که یونگ انسان را به‌آگاهی، تمرکز و پرهیز از غفلت، رمزگشایی از تصاویری که محصول تجلی معنا هستند فرامی‌خواند. پس هر توانایی و استعدادی نشئت‌گرفته از منبعی است که همانند اقیانوسی از آن توانایی است؛ انسان و تمام موجودات و کائنات مخلوق خالقی هستند که می‌توان در وجود تک‌تک آنها تجلی صفات یا اسماء خداوند را یافت. «این برادران که تاریخ آیندهٔ کره زمین را با دست‌های قدرتمند خویش که تجلی اراده حق است می‌نویسند، همان‌ها هستند که در آن حدیث مشهور به «پاره‌های آهن» توصیف شده‌اند، این «کزبرالحدید» گمنامی برای شهرت‌پرست‌ها در دأوراست، اگر نه، همه اجراها در گمنامی است، تا آن‌جا که فرموده‌اند: «آن‌گونه در راه خدا انفاق کن که آن دست دیگری هم خبردار نشود.» (همان: ۲۶). گاهی پیش می‌آید که باطن افراد در چهره‌هایشان متجلی می‌شود و چه بسا ممکن است که با دیدن چهرهٔ کسی در یک لحظه، مهر او بر دل‌مان بنشیند و دوست داشته باشیم که با او هم‌سخن شویم. نور باطن باعث تجلی آن در ظاهر می‌شود و زیبایی باطنی خود را در ظاهر نمایان می‌کند. نوری که حاصل ترک وابستگی‌های دنیوی و ظلمات این جهانی است و نتیجهٔ آن نوری است که نشئت‌گرفته از نورانیت حق است و اول قلب و درون انسان را فرامی‌گیرد و بعد جدای از روشنایی و پاکی باطنی باعث روشنایی و پاکی ظاهری می‌شود؛ یا شاید بتوان گفت که نور در وجود آن‌ها تجلی کرده است و اگر دقیق شویم آن‌ها به‌نوعی خود نور شده‌اند. آوینی بیان می‌کند: «باطن مصفایی حاج علی‌اکبر در چهرهٔ مردانه‌اش تجلی داشت و ما را اگر چشم باطن بخشیده بودند، تقدیر شهادت را در عمق چشمانش، در شکوفه‌های خنده و در وسعت ناصبه‌اش می‌خواندیم. همه یک‌بیک او را در آغوش گرفتند و نشان خاک بر پیشانی‌اش بوسیدند او را به امان خدا سپردند، اما هیچ‌یک از ما آن تقدیر نزدیک را در نیافت» (همان: ۵۱). مولانا در مورد مرگ انسان در غزل ۴۶۲ می‌گوید:

نو شدن حال‌ها، رفتن این کهنه‌هاست
می‌رود و میرسد نو نو، این از کجاست
گر نه ورای نظر، عالم بی‌منت‌هاست

چیست نشانی آنک، هست جهانی دگر
عالم چون آب جوست، بسته نماید ولیک
نو ز کجا میرسد! کهنه کجا میرود!

(مولانا، ۱۳۸۶: ۱۶۹)

آوینی تحت تأثیر مولانا، عالم بی‌منت‌ها را در چهرهٔ بسیجیان و پایان عمر آنها می‌بیند و می‌گوید: «کاش از چهرهٔ حمید تصویرهای درشتی برمی‌داشتم و تجلی نور شهادت را در آرامش عمیق چهره‌اش، در شکوفایی

لبخندهای صبورانه‌اش و یا در عمق کهکشانی چشمانش بازمی‌یافتیم» (آوینی، ۱۳۹۳: ۵۲). یونگ نیز «خود» را باطن انسان می‌داند که با تلاش او و تجلی‌های او «من» که ظاهر انسان است و با اطراف و دنیای پیرامونی او ارتباط دارد شکل می‌گیرد. خود از آنجاکه به دنبال اهداف زیستی انسان است و دارای کیفیتی متعالی است به جنبه‌های معنوی و روحانی علاقه‌مند است. «هدف کلی "خود" کامل کردن انسان است و اغلب در تصاویر به شکلی نهادین از جمله «ماندالاهای» ترسیم می‌شود سلامت من [ظاهر] بستگی به سلامت خود [باطن] دارد» (استودن، ۱۳۹۸: ۸۹). بدین ترتیب همچنان که مولانا می‌گوید و آوینی در چهره شهیدان جبهه‌ها می‌بیند این پیام‌های پی‌درپی، تازه و شادابی آفرین باطن است که مرتب فرامی‌رسد و در ظاهر پاک شهدا متجلی می‌شود. آوینی در جای‌جای کتابش بسیجیان را نوری از انوار الهی قلمداد کرده و آنها را مردانی می‌داند که نور اراده مطلق حضرت حق از ید بیضای آنان در تجلی است. آن‌ها پیروان راه حق و مبارزان علیه ظلمات‌اند و تمام زنجیرها و اسارت‌های دنیوی را از وجودشان جدا کرده‌اند و به دنبال حق و حقیقت رفته‌اند؛ به همین دلیل به نوری دست یافته‌اند که از نورانیت حقانی سرچشمه می‌گیرد و در زمان مبارزه با دشمن، گویی نور مطلق حضرت حق در دستان آنها در حال تجلی است و این چیزی جز تجلی حق نیست که ما به چشم می‌بینیم.

«در سراسر کرانه حور و در سطح آرام و آب‌های آن هر جا که می‌نگری، مردانی که نور اراده مطلق حضرت حق از ید بیضای آنان در تجلی است، با اشتیاق و صبری بی‌پایان، در کار تحقق معجزه عظیم هستند و تو گویی این آب‌های نیل است که به سوی ارض موعود شکافته می‌گردد.» (آوینی، ۱۳۹۳: ۱۲۲).

۲.۲.۲. نور

«نور» بیان عرفان و حکمت مشرق‌زمین است. در قرآن بارها به نور اشاره شده و حق تعالی را نور حقیقی مطلق دانسته‌اند. به همین دلیل عارفان به «نور» اهمیت بسیار داده‌اند (سجادی، ۱۳۹۳: ۷۷۲). نور حقیقت آن است که غیری را روشن کند. هر چه غیری را روشن نکند، آن را نور نگویند. آفتاب، ماهتاب و چراغ نور هستند؛ نه به آن معنی که به نفس خود روشن‌اند، بلکه به آن معنی که منور غیرند. آینه، آب و امثال آن را نور نگویند، اگرچه به ذات خود روشن‌اند؛ زیرا که منور غیر نیستند. پس بدان که معنی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این است که «الله» روشن‌کننده آسمان‌ها و زمین‌ها و منور ارواح است و تمام انوار ازوست. بعضی ظاهر و بعضی باطن. نور باطن، نور توحید و نور معرفت است. آفتاب معرفت و نور توحید را که از مطلع دل‌های مؤمنان سر بزند، کسوف و خسوفی نخواهد بود. درواقع طلوعی است بی‌غروب. (همان: ۷۷۳).

در بسیاری از آیات قرآن به این نور اشاره شده است که معنایی مترادف با معانی که عرفا به آن اشاره داشته‌اند، دارد. همچنان که یونگ می‌گوید: «می‌توان خود را به‌مثابه راهنمای درونی و متمایز از شخصیت خودآگاه انگاشت، ... خود مرکز تنظیم‌کننده‌ای است که سبب گسترش و رشد بالنده شخصیت می‌شود» (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۴۴). از همین روی یونگ می‌گوید انسان باید «آگاهانه به توانایی ناخودآگاه گردن نهد. تنها باید گوش فرا دهیم تا بفهمیم تمامیت درونی‌مان یعنی «خود» در هر لحظه و وضع خاصی از ما چه می‌خواهد» (همان: ۲۴۹). او الهام‌ها و انگیزه‌ها را نه از من‌ظاهر، بلکه از تمامیت من یعنی خود باطن می‌داند که همچون چراغ‌هایی در مسیر سلوک ظاهر می‌شوند و انسان را در مسیر رسیدن به کمال یاری می‌کنند.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم؛ سالک به‌وسیلهٔ این نور هدایت است که می‌تواند راه حق را ببیند و راه را از بیراهه بازشناسد و سختی‌ها را سپری کند. اگر این نور نبود طی این مسیر برایش ممکن نمی‌شد و با گرفتاری به ضلالت و گمراهی راه به جایی نمی‌برد و از طی مسیر حق باز می‌ماند.

نور تویی سوز تویی دولت منصور تویی مرغ که طور تویی خسته به منقار مرا

(مولانا، ۱۳۸۶: ۹۱)

مولانا هم در بسیاری از ابیات خود خداوند را نور خطاب می‌کند. کسی که هر شادی و نشاطی نشئت گرفته از اوست و سعادت و خوشبختی را فقط می‌توان از او که منشأ تمام خوشی‌هاست، طلب کرد.

خداوندا زهی نوری لطافت بخش خداوندی ز روی لطف
هرحوری ناری را

(همان: ۱۰۵)

آوینی نیز در اثر خود به این نور و معنای برخاسته از آن در میان عرفا نظر دارد. او بحث نابودی تاریکی و ظلم و ستم و آغاز نورانیت و پیروزی را به میان آورده است. آوینی از دیدگاه عرفانی به جنگ می‌نگرد. او در واقع پیروزی جنگ را بحث آغاز نورانیت دانسته و تسلط اسلام بر جهان را هم نشانه پیروزی نور دانسته است و می‌گوید: «در جنگی که به همهٔ تاریخ چند هزار سالهٔ زمین در آن معنا و مفهوم می‌بخشد، جنگی که ثمرهٔ عمر صدها هزار ساله کرهٔ زمین را به‌پار می‌نشانند» (آوینی، ۱۳۹۳: ۱۷۰). جنگی که پایان آن نور است. در این جنگ رزمندگانی شرکت دارند که به نور حق آگاهی یافته‌اند. آن‌ها به‌وسیلهٔ این نور در تلاش برای طی مسیر حق و حقیقت‌اند و در نهایت به آن دست می‌یابند. رزمندگان در این راه تلاش می‌کنند که با این نور یکی شوند؛ به فناء فی‌الله برسند. امید به نوری ابدی است که سختی‌های راه را هموار می‌کند و بذر امیدواری و نشاط را به دل رزمندگان این جنگ می‌فشانند. این جنگ و نورانیت حاصل از پیروزی آن است که به همهٔ تاریخ چند هزار سالهٔ زمین معنا و مفهوم می‌بخشد.

۳.۳. ظلمت

مطابق افسانه‌های تاریخی محل چشمه‌های آب زندگانی است که اسکندر برای به‌دست آوردن آن بدن‌جا رفت. از این رو ظلمات و آب حیات در ادبیات عرفانی جنبهٔ رمزی یافته است؛ مثلاً گفته‌اند: مراد از ظلمات دنیا است که ظلمانی است و مراد از کوشش اسکندر برای به‌دست آوردن آن زندگانی، مجاهده با نفس است. (سجادی، ۱۳۹۳: ۵۶۲). این معنا با بیان گوناگون در سخنان یونگ هم تکرار می‌شود برای مثال آنجاکه برای رسیدن به اعماق وجود، سفارش به‌رهایی از دل‌بستگی‌های دنیایی می‌کند: «این جنبهٔ خلاق هستهٔ روانی تنها زمانی می‌تواند وارد عمل شود که «من» [ظاهر و خودآگاه انسان] از تمامی مقاصد مشخص [سودجویی‌های دنیایی] و دل‌بستگی‌های [دنیا] برهاند و به اشکال عمیق‌تر و اساسی‌تر وجود بپردازد» (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۴۵). او معتقد است که نیروی خلاق و فوق شخصی که چراغ راه تکامل فردیت آدمی است در درون هر کسی عمل می‌کند و برای رسیدن به آن باید از ظلمات وجود که همان من‌آگاه و سود و زیان

اندیش است و شدیداً به لذت‌ها و منفعت‌های دنیایی دل بسته است، گذشت. همچنین ظلمات از ریشه «ظلم» به معنای ضایع نمودن چیزی و عدم ادای حق آن است. به همین قیاس، ظلمت به معنای ادا نشدن یک اصل طبیعی؛ یعنی اصل ظهور و گسترش نور است. هرگاه این نور مفقود گردد یا ضعیف شود، ظلمت پدید می‌آید (شمس، مقدادیان، ۱۳۹۳: ۴۳). خداوند نور حق و منبع تمام روشنایی‌هاست؛ پس اوست که می‌تواند ما را از ظلمات و تاریکی‌ها به سوی حقانیت و نورانیت راهنمایی کند. فقط کافیست ما به حقانیت او ایمان بیاوریم و در آن صورت است که تمام پلیدی‌ها از ما دور می‌شوند. خداوند در هر چیزی تضاد قرار داده است که باعث جدا شدن حق و باطل، خیر و شر و... می‌شوند. در برابر نورانیت هم ظلمات را قرار داده است. بندگان مخلص خداوند به او ایمان می‌آورند و به یاری او از ظلمات عبور کرده و به نورانیت می‌رسند؛ اما کافران با انکار حقانیت او در ظلمات گرفتار می‌شوند و راهی برای رهایی از آن نمی‌یابند. جدای از آیات قرآنی، در بسیاری از اشعار شاعران به‌ویژه مولانا نیز به این ظلمات اشاره شده است:

درون ظلمتی می‌جو صفاتش	که باشد نور و ظلمت محو ذاتش
در آن ظلمت رسی در آب حیوان	نه در هر ظلمتست آب حیاتش
بسی دل‌ها رسد آن‌جا چو برقی	ولی مشکل بود آن‌جا ثباتش

(مولانا، ۱۳۸۶: ۲۵۳)

انسان دارای دو بُعد جسمانی و روحانی است که عرفاً بُعد جسمانی را قسمت تاریک وجود انسان و بُعد روحانی وجود انسان را قسمت روشن آن دانسته‌اند. انسان می‌تواند به‌وسیله بُعد روحانی وجود خود، به قسمت جسمانی و تاریک وجود نیز روشنایی ببخشد و آن را نورانی کند. گاهی انسان با وجود بُعد روحانی، آن‌قدر در مادیات فرومی‌رود و به تبعیت از نفس لوآمه می‌پردازد که این قسمت از وجود خود را نیز تاریک می‌کند و گرفتار ظلمات می‌شود. بندگان خالص خداوند در نیمه تاریک وجودشان نیز خدا را می‌جویند و از آن به نورانیت و آب حیات می‌رسند؛ اما این به معنای پایان مسیر نیست؛ بلکه مرحله‌ای سخت‌تر در انتظار اوست. او باید این توانایی را داشته باشد که در جایگاهی که کسب کرده است ثبات پیدا کند و دچار لغزش نشود.

ای میر آب بگشا آن چشمه روان را	تا چشم‌ها گشاید ز اشکوفه بوستان را
آب حیات لطف در ظلمت دو چشم است	زان مردمک چو دریا کردست دیدگان را

(مولانا، ۱۳۸۶: ۲۵۳)

یونگ بحث ظلمت و عبور از آن را در کهن‌الگوی «سایه» مطرح می‌کند. او سایه را بخشی از ناخودآگاه و قسمت ظلمانی و تاریک شخصیت می‌داند و آن را شامل ضعف‌ها و جنبه‌هایی می‌داند که فرد داشتن آن‌ها را انکار می‌کند. هرکس سایه‌ای دارد و هرچه کمتر نسبت به آن آگاهی داشته باشیم، غلیظ‌تر و تاریک‌تر می‌شود، زیرا محتواهای روانی‌ای که سرکوب می‌کنیم، هرگز تصحیح نمی‌شوند. «سایه بخش تاریک طبیعت ما و همان جایی است که ما آن را پست یا غیرمتمدن می‌نامیم، سایه اغلب در رؤیاها در هیبتی تاریک و

معمولاً کم‌وبیش منفی ظاهر می‌شود و معمولاً هم‌جنس خواب بیننده است» (اسنودن، ۱۳۹۸: ۹۰). یونگ برای رسیدن به نور کمال و روشنایی نجات، عبور از سایه و ظلمات وجود را لازم می‌داند. آوینی در اثر خود به موضوع ظلمت و نور پرداخته است. او با استفاده از تفکر عرفانی خود بحث گناه را به ظلمت و تاریکی و رسیدن به پیروزی را به نور تشبیه کرده است: «این بچه‌های قرن پانزدهم هجری قمری هستند؛ هم آنان که کره زمین قرن‌هاست انتظار آنان را می‌کشد تا بر خاک بلا دیده این سیاره قدم گذارند و عصر ظلمت و بی‌خبری را به پایان برسانند» (آوینی، ۱۳۹۳: ۱۲) همچنین عنوان می‌کند: «سراسر کشور ایران تجلی‌گاه این واقعه بزرگ تاریخ است، واقعه‌ای که همچون انفجاری از نور در ظلمات وحشت‌زای جهان امروز تولد یافته است و شعاع روشنایی آن تا دورترین نقاط تاریخ آینده کره زمین را روشن خواهد ساخت و تا تحقق کامل وعده تخلص‌ناپذیر حاکمیت حق پیش خواهد رفت» (همان: ۶۸). تاریخ منزلی دیگر را به سوی نور پشت سر می‌گذارد در واقع تاریخ عصر ظلمت و بی‌خبری را به پایان رسانیده است. دنیا پر از گناه و ظلم و فساد شده است. این تکرار تاریخ باید صورت گیرد و گناه را از بین ببرد و نور و روشنایی را به ارمغان بیاورد.

آوینی هم در این رابطه تحت تأثیر مولوی نظرش بر این است که عصر ظلمت و تاریکی در واقع مانع از حق می‌شود و بین انسان و حق فاصله ایجاد می‌کند. همان‌طور که برای رسیدن به نورانیت حقیقی باید وابستگی‌های دنیایی را کنار گذاشت تا توانایی آن پیدا شود که ظلمات و تاریکی‌های این مسیر را طی کرد و به حق نائل شد؛ از نظر یونگ، سایه و قسمت تاریک وجود آدمی، یکی از موانع اصلی آدمی در رسیدن به روشنایی و نور حقیقت و تکامل شخصیتی است. او با بیان مصداق‌های دنیایی ساده که معمولاً با گناه و خطاهای آدمی ارتباط مستقیم دارد و انسان از ابتلای به آن‌ها شرمسار می‌شود می‌گوید: «هنگامی که فردی می‌کوشد سایه خود را ببیند (اغلب با شرمساری) کاستی‌ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می‌بیند در خود نمی‌یابد، مانند خودپسندی، کاهلی روانی، بی‌رگی، بی‌تفاوتی، بی‌مرامی، آز و عشق به مادیات، تمایل به ساخت اوهام و پندارهای سالوسانه غیرقابل دسترسی و خلاصه تمامی گناهان حقیرانه‌ای که او خود می‌گوید: «مهم نیست، هیچ‌کس متوجه آن‌ها نخواهد شد در ثانی همه خودشان هم همین کارها را می‌کنند» (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۵۷-۲۵۸). به این ترتیب یونگ معتقد است انسان باید همچون سالکی نوآموز در تزکیه و تعلیم نفس خود بکوشد و با آوردن تمایلات اینچنینی وجود خود از باطن به خود آگاهی، در شناخت و تضعیف و کنار گذاشتن آن‌ها بکوشد و با عبور از ظلمات وجودش به تعادل روحی برسد: «ما با دیدن سایه خود می‌توانیم نور و روشنایی وجودمان را هم ببینیم و هنگامی که بتوانیم دو قسمت متضادی را که درون ماست ببینیم و بفهمیم می‌توانیم تعادل را حفظ کنیم» (اسنودن، ۱۳۹۸: ۹۰). از نظر آوینی نیز عصر تاریکی را که مانند ظلمات و از پس آن آب حیات است، باید پشت سر گذاشت و در میان تمام ظلمات عصر به دنبال روشنایی حقیقی بود. همچنین در صفحه ۱۳ کتاب گنجینه آسمانی می‌گوید بر اثر ظلم و ستم بوده که دنیا پر از گناه و به عصر بی‌خبری تبدیل شده است. او می‌خواهد این تاریکی را از بین ببرند و با پیروزی و رسیدن به نورانیت به دیدار حق برسند و بیان کند که تاریخ منزل دیگری را به سوی نور پشت سر می‌گذارد و نور هدایت در قلب بسیجی در جبهه‌های جنگ نمایان شده و به سوی حق که منشأ تمام نورهاست، کشش دارد زیرا نورها یکدیگر را جذب می‌کنند. او می‌جنگد؛ جنگی که نور به همراه دارد؛ و با جنگیدن خود ظلمات را پشت

سر می‌گذارد و به دنبال حقیقتی است که در میان تاریکی‌های عصر از دیدگان پنهان شده است و باید با جنگیدن این تاریکی‌ها را همچون پرده‌ای کنار بزند تا به روشنایی برسد.

۴.۳. لقاءالله

نزد صوفیه لقاء عبارت از ظهور معشوق است، در آیات بسیاری از قرآن کریم از جمله: انعام آیه ۱۵۴، روم ۸ و کهف ۱۱۰ به دیدار خداوند در سرای آخرت اشاره شده است: دنیای مادی چون سرای فانی است و باقی را شایسته دیدار در این دنیای گذرا نیست؛ پس شایسته است که بندگان مخلص خداوند در آخرت و سرای باقی به دیدار او نائل شوند. مولانا در ابیات خود همانند بسیاری از عرفا به دنبال دیدار حق است؛ دیداری که به صورت عیان و بدون هیچ پرده و نقابی باشد. او بهشت و آسایش آن را رد می‌کند تا سعادت دیدار حق نصیبش شود.

بانک شعیب و نالاش وان اشک همچون ژالاش	چون شد ز حد از آسمان آمد سحرگاهش ندا
گر مجرمی بخشیدمت وز جرم آموزیدمت	فردوس خواهی دادمت خامش رها کن این دعا
گفتا نه این خواهم نه آن دیدار حق خواهم عیان	گر هفت بحر آتش شود من در روم بهر لقا

(مولانا، ۱۳۸۶: ۳۷)

... لقای تو چو نباشد بقای عمر چه سود / پناه تو چو نباشد سپر چه سود کند

(مولانا، ۱۳۸۶: ۳۰۹)

در بیان یونگ نیز، پدیده لقای خداوند، در پایان فرایند فردیت، با زبانی دیگر به چشم می‌خورد. او معتقد است هنگامی که فرد با پشتکاری جدی و فعال به خود سازی اقدام می‌کند، و عناصر متضاد روح خود را همچون عنصر نرینه و عنصر مادینه خود به تفاهم و تعادل می‌رساند، و در مسیر رشد از دل‌بستگی‌ها می‌رهد و در موانع و دوستی‌های مادی گرفتار نمی‌شود، سرانجام نا خود آگاه خصیصه خود را تغییر می‌دهد و بشکل نمادین جدیدی که نمایانگر «خود» یعنی درونی‌ترین هسته روان است پدیدار می‌شود بی‌شک همه عرفا درونی‌ترین هسته وجودی آدمی را محل تجلای الوهیت و خداوند می‌دانند همچنان که نجم رازی طور هفتم عمیق‌ترین بخش قلب را محل ظهور الوهیت معرفی می‌کند (ر.ک. امامی، ۱۳۸۰: ۵۰). یونگ نیز در ادامه بحث فرایند فردیت و رسیدن به کمال و مرکز هستی، سخن از ظهور انسان کامل، انسان بزرگ چندین میلیون ساله درون، در شکل آموزش‌دهنده اسرار مذهبی، پیرخرمند، روح طبیعت و... می‌گوید (یونگ، ۱۳۹۶: ۳۰۰). این مرحله می‌تواند همان فزونی خود آگاه در ناخود آگاه و تسلیم شدن در برابر انسان بزرگ درون باشد. «در چنین حالتی انسان به مرحله ای می‌رسد که بدون تعقل خود را به آن وجود بی‌نهایت می‌سپارد و در حضور او می‌بیند، در می‌یابد و تسلیم می‌شود» (شمیسا، ۱۳۹۸: ۱۵). شمیسا در ادامه سخن از روند فردیت تصریح می‌کند: «من با استعانت از هرمونتیک گاد امری این گونه می‌فهمم که روند کسب فردیت یونگی در تعبیر قدمای ما همان تحقق بخشیدن به جوهره وجودی است که در زندگی بزرگان می‌بینیم، که با همه موانع سرانجام آن چه که باید می‌شدند؛ می‌شوند» (همان: ۲۳) بدین

ترتیب در پایان فرایند فردیت، نوعی فنا برای من آگاه حاصل می‌شود و موج پراکنده نمودهای من (که از میلی به میلی دیگر و از گرایش دنیایی به گرایشی دیگر کشیده می‌شوند) زمانی که من با انسان بزرگ درون (یا همان جلوۀ‌الوهِیت در زبان نجم‌رازی، روبروشد، در یک فنای جذاب و مست‌کننده، آرام می‌گیرد، همچنان‌که پیرِ قاصه شاه کنیزک مولانا در کنار پیرِ باطن به آرامش می‌رسد (امامی، ۱۳۸۲: ۱۶) این فنا و آرامش در جنگ گاهی با شهادت به ظهور می‌رسد و گاهی بدون شهادت، از همان جنسی که در عرفای بزرگ همچون مولانا، ابوسعید ابوالخیر، شمس تبریزی و... می‌بینیم. آوینی همانند مولانا یکی از راه‌های دیدار خداوند را گریه و اشک می‌داند. اشکی که تجلی اشتیاق و شوق وافر بنده به دیدار حق و نمایانگر احساسات باطنی او باشد. این اشک را آب رحمتی می‌داند که همه ظلمات و تیرگی‌های قلب را می‌شوید و نور حقیقت را به آن می‌تاباند تا به وسیله این نور حقایقی فراتر از این دنیای مادی را درک کند و با چشم دل به دیدار خداوند نائل شود. در مثنوی مولوی به تأثیر اشک برای رسیدن به خواسته‌ها و اهداف اشارات فراوانی داشته است به‌عنوان مثال می‌توان به ابیات زیر از داستان «حلوای خریدن شیخ احمد خضرویه جهت غریمان به الهام حق تعالی» اشاره کرد:

بحر رحمت در نمی‌آید به جوش
پس بگریان طفل دیده برجسد

تا نگرید کودک حلوا فروش
گر همی‌خواهی که آن خلعت رسد

(مولوی، ۱۳۷۸ بیت: ۴۴۲-۴۴۵)

پس برای رسیدن به دیدار حق باید طفل دیده خود را بگریانیم و با تمام وجود خواستار رسیدن به حق شویم. آوینی می‌گوید: «گریه تجلی آن اشتیاق بی‌انتهایی است که روح را به دیار جاودانگی و لقای خداوند پیوند می‌دهد و اشک، آب رحمتی است که همه تیرگی‌ها را از سینه می‌شوید و دل را به‌عین صفا که فطرت توحیدی عالم باشد، اتصال می‌بخشد» (آوینی، ۱۳۹۳: ۱۶).

«این حمید بود که خداوند او را برای لقای خویش برگزیده بود آری شهادت تنها مزد خوبان است» (همان، ۵۲). تنها کسانی به دیدار حق نائل می‌شوند که ضمن تشخیص حق از باطل، همواره در راه حق و حقیقت گام برمی‌دارند و در این مسیر، دچار لغزش، تردید نمی‌شوند و در دفاع از حق با نثار جان خود به هستی حقیقی می‌رسند. «آری شهادت تنها مزد خوبان است حمید قفس تنگ تنش را رها کرد و در معیت ملائکه خدا عرصه آسمان اول را که با نور کهکشانش احاطه شده بود طی کرد و به ملاً اعلی پیوست» (همان: ۵۲).

از نظر آوینی کربلا بهشتی دیگر است. جایی که نمایانگر رشادت‌ها و جوانمردی‌های کم‌نظیری است چه خون‌هایی که در دفاع از حق در این مکان ریخته شده است. میدان‌های جنگ حق علیه باطل کربلایی دیگرند. کسانی که می‌خواهند به بهشت و دیدار حق برسند باید راهی میدان‌های مبارزه علیه باطل شوند و ادامه‌دهنده راه اهل بیت پیامبر (ص) باشند. حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در پایان خطبه بلند فرمود: «آگاه باشید، هرآن‌کس که می‌خواهد خویش را در راه ما اهل بیت نثار کند و خود در بهشت لقای خدا منزل گیرد، راهی کربلا شود. بدانید که من ان‌شاءالله فردا صبح به راه می‌افتم» (همان: ۸۱). عاشقان

دیدار حق هیچ ترسی از نثار خون خود ندارند. آن‌ها آماده‌اند تا همه هستی خود را در راه حق فدا کنند و به دیدار حق برسند. فنایی که باعث بقای ابدی آن‌ها می‌شود. فنایی که نه به شوق بهشت و نعمت‌های وعده داده خداوند در آن است؛ بلکه به شوق دیدار حق است. از نظر آوینی رزمندگان در جواب مولای خویش می‌گویند: «ای حجت خدا ما عاشقان لقاءالله هستیم و آماده‌ایم تا خون خویش را در راه شما - که راه حق است - نثار کنیم. ما نیز فردا همراه شما راهی کربلا خواهیم شد» (همان: ۸۱).

نتیجه گیری

روابط بینامتنی، متن را از ساختار انجمادی خود بیرون می‌کشد و آن را در مواجهه با گفتمان‌های گوناگون قرار می‌دهد از این رو فهم هر متن وابسته به نگاه تطبیقی و بینامتنی است یعنی این‌گونه نیست که متن مستقل باشد بلکه هر متن پرتوی از متون دیگر را در خود انعکاس می‌دهد. ادبیات دفاع مقدس نیز برای اینکه توسط مخاطب، درک شود نیاز به واکاوی لایه‌های معنایی و فرمی آن در مواجهه با متون پیش از خود است. ادبیات عرفانی بنا به مشابهت‌هایی که با هدف ادبیات مقدس که همان ارتباط ادبیات با دین است به‌عنوان یکی از خاستگاه‌های مهم گفتارها و متن‌های دفاع مقدس دارد. مرتضی آوینی به‌واسطه زبان اشراقی و شهودی خود به‌خوبی توانسته است این ارتباط را با متون عرفانی کلاسیک به‌ویژه آثار مولوی برقرار کند. از نظر آوینی دفاع مقدس نوعی سیروسلوک درونی است که نهایت آن لقاءالله است از همین رو شباهت‌های فراوانی با سیروسلوک عرفانی دارد و همین کلیدواژه سیروسلوک است که می‌تواند گزارش‌های آوینی را هم‌سو با نظریه فرایند فردیت یونگ قرار دهد. نظریه‌ای که براساس آن هرانسان، سالک راه تکامل خویش است و در مسیر شدن باید بتواند از سایه عبور کند و با ترک گناهان و دل‌بستگی‌های مادی به رهایی برسد و در سرانجام این رهایی در جهان روشنایی درون به لقای انسان بزرگ که کهن‌الگوی خود است دست یابد.

آوینی مضامین عرفانی را به انحاء مختلف در گفتارمتن‌هایش بکار برده است. با این تفاوت که این مضامین با تفکرات حماسی نیز آمیخته است از این رو این مضامین جنبه‌ای عینی‌تر و حماسی‌تر به‌خود گرفته‌اند می‌توان گفت که گفتارمتن‌های آوینی تبدیل کردن عرفان نظری به‌عرفان عملی است به‌گونه‌ای که هر رزمنده سالکی است که نه‌تنها در میدان نظر بلکه در عمل نیز آشنا به مبادی و مبانی عرفانی است. تجلی، نور، ظلمت و لقاءالله از مهم‌ترین مضامین و پربسامدترین مفاهیمی است که همسانی گفتارمتن‌های آوینی را با عرفان و فرایند فردیت یونگ نشان می‌دهد. آوینی مفهوم تجلی را با نور و شهادت درآمیخته که رزمنده از طریق قطع تعلقات دنیایی به آن می‌رسد. تقابل نور و ظلمت، ساختار بنیادی متون عرفانی را تشکیل می‌دهد. همین تقابل در گفتارمتن‌های آوینی و یونگ به شکل تقابل دو جنبه کفروایمان خود را نشان می‌دهد و در سخنان آوینی جنبه‌ای حماسی به خود می‌گیرد. در متون عرفانی نهایت سلوک فنا و لقاءالله است که همین مفهوم در گفتارمتن‌های آوینی در قالب شهادت خود را نشان می‌دهد مفهومی که یونگ از آن به دیدار انسان بزرگ درون تعبیر می‌کند. این مشابهت‌ها و همسانی‌ها متن آوینی را به متنی متکثر تبدیل می‌کند که هرگونه فهم آن را منوط به شناخت گفتمان عرفانی به‌ویژه ابرمتنی همچون

مثنوی قرار می‌دهد. و بیانگر زیر کرد عرفانی و دینی نظرات یونگ است که خود به استفاده اش از اساطیر شرق بارها اقرار کرده است.

منابع

قرآن مجید

- آوینی، سید مرتضی. ۱۳۹۳. ش، گنجینه آسمانی، چاپ ۵، تهران: نشر واحة.
- اسنون، روت. ۱۳۹۸. ش، خودآموز یونگ ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: نشر آشیان.
- امامی، صابر. ۱۳۸۰. ش، اساطیر در متون تفسیری فارسی، تهران: گنجینه فرهنگ.
- انیس دوویکتور. ۱۳۹۹. ش، «روایت جنگ در دل جنگ» با نگاهی به مستندهای سید مرتضی آوینی، مترجم محمدمهدی شاکری، انتشارات واحه.
- تاج‌الدینی، علی. ۱۳۹۰. ش، همسفر خورشید، تهران: نماد اندیشه.
- ۱۳۷۲. ش، استعارات تأویلی، تهران: نماد اندیشه.
- سجادی، سیدجعفر. ۱۳۹۳. ش، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۹۸. یونگ می‌گوید، تهران: نشر قطره.
- رحیمیان، سعید. ۱۳۸۳. ش، تجلی و ظهور در عرفان نظری، قم: تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- کلادادی، ابوبکر محمد. ۱۳۷۱. ش، کتاب تعریف، به کوشش دکتر محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. ۱۳۸۶. ش، کلیات شمس، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: هرمس.
- ۱۳۸۸. ش، شرح جامع مثنوی، کریم زمانی، دفتر ۲ و ۳، تهران: اطلاعات.
- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۹۶. ش، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه تهران: نشر جامی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۹۰. ش، کشف‌المحجوب، به تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران: سروش.

مقاله‌ها

- امامی، صابر. ۱۳۸۲. ش، «مولانا و کهن‌الگوهای یونگ» فصلنامه هنر شماره ۵۱ تهران: نشر وزارت فرهنگ و هنر اسلامی، ص ۱-۳۰.
- باغبانی، معصومه، جمشیدی، لیلا. ۱۳۹۹. ش، «بررسی تطبیقی اندیشه‌های مقاومت در شعر بیهی‌السمای و محمدرضا شفیعی کدکنی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال ۱۴، شماره ۵۶، ص ۱۱۵-۱۴۴.
- شمس، محمدجواد، مقدادیان، عادل. ۱۳۹۳. ش، شماره ۱۴، «مفهوم عرفانی نور و ظل در قرآن و سنت»، پژوهش‌نامه عرفان ص ۳۹-۵۹.
- کمانه، ریحانه. ۱۳۹۹. ش، «عقل و عشق از دیدگاه مولانا و حافظ» مطالعات ادبیات تطبیقی، سال ۱۴، شماره ۵۶، ص ۵۵۱-۵۸۰.
- محمدی، علی و اسماعیلی‌پور، مریم. ۱۳۹۰. ش، «بررسی و تحلیل کهن‌الگوی آنیما در غزلهای مولانا»، دو فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا تهران شماره ۵ زمستان، ص ۱۱۱-۱۵۳.

.....۱۳۹۳ش، «بررسی تطبیقی کهن الگوی سایه در آراء یونگ و ردپای آن در غزل‌های مولانا» مجله مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کاشان، شماره ۱۹، تابستان، ص ۵-۲۸.

COPYRIGHTS

© 2022 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: حسینی نیا سیده زهرا، امامی صابر، اسماعیل آذر امیر، تحلیل همسانی گفتارمتن‌های آوینی با یونگ و مولانا در تعالیم عرفانی، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۶، شماره ۶۴، زمستان ۱۴۰۱، صفحات ۱۷۴-۱۵۹.

